

فصل ۲

ادبیات پایداری

درس سوم:

در امواج سند / گنج حکمت (چو سرو باش)

درس پنجم:

آغازگری تنها / روان خوانی (تا غزل بعد ...)

درس سوم: در امواج سند

نوع ادبی: پایداری / قالب: چهارپاره (دو بیت پیوسته) / محتوا: وطن دوستی، شرح دلاوریهای جلالالدین خوارزمشاه / شاعر: مهدی حمیدی شیرازی

۱) **سینه مالان**: سینه خیز، کنایه از آرام و آهسته / **قرص**: گردی (قرص خورشید: گردی خورشید، دایره خورشید) / **پنهان**: پنهان / **کوهساران**: کوهها، کوهستانها / **زعفران رنگ**: به رنگ زعفران، زرد (گردی زعفران رنگ: استعاره از پرتوهای زرد رنگ و ضعیف آفتاب) / **نیزه**: مجاز از سلاح / **نیزه داران**: کنایه از جنگجویان

پنهان^۳ می گشت پشت کوهساران^۴

به مغرب، سینه مالان^۱ قرص خورشید^۲

به روی نیزه ها^۶ و نیزه داران^۷

۲. فرو می ریخت گردی زعفران رنگ^۵

معنی: هنگام غروب بود و خورشید آرام و آهسته پشت کوهها پنهان می شد. / و پرتوهای زرد و ضعیف خود را به روی وسایل جنگی و جنگجویان می افشاند.

مفهوم: وصف غروب آفتاب / فضا سازی برای بیان نابودی حکومت خوارزمشاهیان با وصف غروب خورشید

آرایه: استعاره مکنیه و تشخیص: سینه مالان حرکت کردن خورشید / **مراعات نظیر:** مغرب و خورشید – نیزه، نیزه دار / **تشبیه:** گرد به زعفران / **نوع ترکیب «قرص خورشید» و «پشت کوهساران»:** ترکیب اضافی.

دستون: تعداد جمله های بیت اول: یک جمله:

قرص	خورشید	به	مغرب	سینه	مالان	.	پشت	کوهساران	پنهان	می	گشت
نهاد	قید		قید				قید		مسنند		فعل

۱) **سوار:** سوارکار / **غلت می خورد:** می غلتید، می افتاد / **باره^{*}:** اسب / **زخم دار:** مجروح، زخمی / **نیم مرده:** نیمه جان، در حال مرگ، کنایه

تن سنگین اسبی تیر خورده

۳. ز هر سو بر سواری^۱ غلت می خورد^۲

سوار زخم دار^۴ نیم مرده^۵

۴. به زیر باره^۳ می نالید از درد

معنی: از هر طرف، تن سنگین اسبی زخمی بر روی سوارکار – که سرنگون شده بود – می افتاد. / و سوارکار مجروح و در حال مرگ از شدت درد در زیر اسب ناله می کرد.

مفهوم: وصف سختی و بی رحمی جنگ

آرایه و دستون: واج آرایی: تکرار صامت «ر، س» / **مراعات نظیر:** سوار و اسب – می نالید، درد، زخم دار، نیم مرده / مصراع دوم هر دو بیت نهاد است.

۱) **کل بیت کنایه از:** فرا رسیدن شب / **تاریک شب:** شب تاریک (ترکیب وصفی مقلوب) / **فروغ:** روشنایی، پرتو، استعاره از شکوه و عظمت / **خرگه^{*}:** خرگاه، خیمه، به ویژه خیمه بزرگ [مجاز از قدرت و حکومت] (پنهان شدن فروغ: کنایه از نابودی) / **خوارزمشاهیان:** نام سلسله ای از شاهان مسلمان خوارزم که از سال ۴۷۰ ه.ق تا حدود ۶۲۸ ه.ق در برخی از قسمت های ایران حکومت داشتند.

به زیر دامن شب در سیاهی^۱

۵. پنهان می گشت روی روشن روز

۳. فروغ^۳ خرگه^۴ خوارزمشاهی^۵

۶. در آن تاریک شب^۲ می گشت پنهان

معنی: چهره روشن روز، در زیر دامن شب پنهان می شد. (هوا داشت کم کم تاریک می شد) / در آن شب تاریک، روشنی خیمه خوارزمشاهیان در حال خاموشی بود. (شکوه و عظمت حکومت خوارزمشاهیان در حال نابودی بود.)

مفهوم: فرا رسیدن شب / از بین رفتن قدرت و شکوه خوارزمشاهیان و نابودی حکومت آنها

آرایه و دستون: استعاره مکنیه و تشخیص: روی روشن و دامن شب / **تضاد:** روز و شب – روشن و سیاهی / **جناس:** روی و روز / **مراعات نظیر:** روشن و روز – شب و سیاهی / **واج آرایی:** تکرار واج «ر» / **ایهام تناسب:** روی: چهره (ق ق)، بالاغ ق ق و تناسب با «زیر» / **تعداد جمله های بیت اول:** یک جمله سه جزئی با مسند / **تعداد جمله ها بیت دوم:** یک جمله سه جزئی با مسند: در آن تاریک شب فروغ خرگه خوارزمشاهی پنهان می گشت.

قید	نهاد	مسنند	فعل
-----	------	-------	-----

۱) **خونابه**: خون آمیخته به آب / ۲) **شفق**: سرخی آسمان پس از غروب خورشید / ۳) **دریای خون**: استعاره از سرخی آسمان (شفق) / ۴) **آفتاب**: استعاره از عمر و زندگی یا قدرت و حکومت (برخی آفتاب خویشتن را تشبیه گرفته‌اند) **غروب چیزی را دیدن**: کنایه از مرگ و نابودی آن چیز

۷. به خون آلوده، ایران کهن دید

۷. به خونابه^۱ شفق^۲ در دامن شام

۸. در آن دریای خون^۳، در قرص خورشید

غروب آفتاب^۴ خویشتن دید

معنی: جلال‌الدین با نگاه کردن به سرخی خون‌رنگ غروب، ایران بزرگ و باستانی را غرق در خون دید (پس از کشت و کشتار دید). / و با دیدن غروب قرص خورشید در سرخی شفق، مرگ و نابودی خود و حکومت خوارزمشاهیان را مشاهده کرد.

مفهوم: پیش‌بینی کشته شدن ایرانیان و نابودی حکومت خوارزمشاهی و سرزمین ایران / نزدیک شدن به مرگ و ناامیدی از زندگی /

آرایه و دستور: تشبیه: خونابه (شفق به خونابه تشبیه شده است) / استعاره مکنیه و تشخیص: دامن شام / مراعات نظیر: خونابه و خون – خورشید، غروب، آفتاب / اغراق: دریای خون! / واج‌آرایی: تکرار صامت «د» در بیت دوم / نوع ترکیب «خونابه شفق» و «دامن شام»: اضافی / نوع ترکیب «ایران کهن»: وصفی / نوع ترکیب «غروب آفتاب خویشتن»: دو ترکیب اضافی / نوع ترکیب «آن دریا»: وصفی
توجه: «قرص خورشید» را برخی همکاران تشبیه می‌دانند که درست به نظر نمی‌رسد.

۱) **دم**: نفس، مجاز از لحظه / ۲) **مژگان**: مژه‌ها، موهای پلک چشم / ۳) **خون دیده**: استعاره از اشک (تر شدن مژگان با خون دیده: کنایه از گریستن شدید، گریه کردن با غم و درد بسیار) / ۴) **چو**: مثل (حرف اضافه) (مصراع سوم: به شدت به دشمن هجوم برد و دشمن را نابود کرد، کنایه)

۹. چه اندیشید آن دم، کس ندانست

که مژگانش^۲ به خون دیده^۳ تر شد

۱۰. چو^۴ آتش در سپاه دشمن افتاد

ز آتش هم کمی سوزنده‌تر شد

معنی: کسی نفهمید که جلال‌الدین در آن لحظه به چه چیزی فکر کرد که به شدت گریست. / او مثل آتش به جان سپاهیان دشمن افتاد (به شدت دشمن را می‌کشت) و حتی از آتش هم سوزنده‌تر دشمن را نابود می‌کرد.

مفهوم: اندوه و درد فراوان جلال‌الدین به خاطر وطن / دلآوری و جنگاوری جلال‌الدین

آرایه: مراعات نظیر: مژگان، دیده، تر / تشبیه: جلال‌الدین به آتش / اغراق: مصراع دوم بیت دوم اغراق دارد / تکرار: آتش /

دستور: نقش دستوری: «چه»: متمم (به چه) – «آن دم»: قید – «سپاه»: متمم – «دشمن»: مضاف‌الیه – «هم»: قید – «کمی»: قید – «سوزنده‌تر»: مسند / نوع ترکیب «آن دم»: وصفی / نوع ترکیب «مژگانش» و «خون دیده»: هر دو اضافی /

۱) **برق**: جرقه، درخشش / ۲) **پولاد**: فولاد، مجاز از شمشیر فولادی یا وسایل جنگی / ۳) **رستاخیز**: قیامت، محشر (شام رستاخیز: استعاره از میدان جنگ) / ۴) **می‌گشت**: می‌رفت، می‌چرخید، می‌جنگید (غیراسنادی) / ۵) **دریای خون**: استعاره از میدان جنگ / ۶) **سر**: مجاز از وجود و جان (به دنبال سر چنگیز می‌گشت: به فکر کشتن چنگیز بود، کنایه)

۱۱. در آن باران تیر و برق^۱ پولاد^۲

میان شام رستاخیز^۳ می‌گشت^۴

۱۲. در آن دریای خون^۵، در دشت تاریک

به دنبال سر^۶ چنگیز می‌گشت

معنی: جلال‌الدین در میان انبوه تیرها و درخشش سلاح‌ها و در میان آن کشت و کشتار عظیم، که میدان جنگ را شبیه شب قیامت کرده بود حرکت می‌کرد (می‌جنگید) / و در میدان تاریک نبرد که بر اثر کشتار مثل دریایی از خون شده بود، به دنبال کشتن چنگیز بود.

مفهوم: دشواری نبرد / کشت و کشتار بسیار / شجاعت جلال‌الدین / هدف جلال‌الدین کشتن چنگیز بود.

آرایه: تشبیه: باران تیر، دریای خون / اغراق: باران تیر – شام رستاخیز / مراعات نظیر: تیر، پولاد / جناس ناهمسان: در و سر / واج‌آرایی: تکرار صامت «ر» و «د» / نوع ترکیب «آن دریا، دشت تاریک»: وصفی / نوع ترکیب «دریای خون، دنبال سر چنگیز»: اضافی

۱) عافیت سوز: کنایه از نابود کننده، کشنده (عافیت: سلامتی، تندرستی) / ۲) کار مرگ می کرد: می کشت، مشغول کشتن بود، کنایه (مرگ را می توان مجاز از عزرائیل دانست) / ۳) برگ: استعاره از سرباز مغول / ۴) شاخه: استعاره از سپاه مغول (برگ از شاخه ریختن: کنایه از کشتن و کم کردن) / ۵) شکفتن و برگ کردن: کنایه از زیاد شدن

۱۳. بدان شمشیر تیز عافیت سوز^۱ در آن انبوه، کار مرگ می کرد^۲

۱۴. ولی چندان که برگ^۳ از شاخه^۴ می ریخت دو چندان می شکفت و برگ می کرد^۵

معنی: جلال الدین با آن شمشیر تیز و کشنده در آن هیاهوی جنگ مشغول کشتن مغولان بود. / اما هر چه از سربازان مغول را می کشت، افراد بیشتری جای آن ها را پر می کردند!

مفهوم: شجاعت و جنگاوری جلال الدین / زیادی لشکریان دشمن / سختی جنگ

آرایه: مراعات نظیر: شمشیر و مرگ – شمشیر و تیز – برگ، شاخه، شکفتن / تضاد: برگ ریختن، شکفتن / تکرار: برگ /

دستور: نوع ترکیب «آن شمشیر تیز عافیت سوز»: وصفی (سه ترکیب) / نقش دستوری «برگ» در مصراع سوم: مفعول /

۱) رقص مرگ: نوعی رقص آیینی به هنگام سوگواری در میان برخی اقوام، یا رقصی که پایان آن نابودی است. ۲) اختر: ستاره / ۳) سند: نام رود بزرگی که از هندوستان و افغانستان عبور می کند و به دریای عمان می ریزد. / ۴) می غلتید: غلت می خورد، می چرخید / ۵) گران: سنگین، عظیم

۱۵. میان موج می رقصید در آب به رقص مرگ^۱، اخترهای^۲ انبوه

۱۶. به رود سند^۳ می غلتید^۴ بر هم ز امواج گران^۵، کوه از پی کوه

معنی: تصاویر انبوهی از ستارگان در داخل آب رودخانه همراه با امواج بالا و پایین می رفتند، گویی که ستارگان مشغول رقص مرگ (نوعی رقص آیینی هنگام سوگواری) برای کشته ها بودند. / و موج های بزرگ و سنگین رودخانه سند همچون کوه هایی، بر روی هم غلت می خوردند و پیش می رفتند.

معنی: تصاویر انبوهی از ستارگان در داخل آب رودخانه همراه با امواج رودخانه بالا و پایین می رفتند و محو می شدند؛ گویی که ستارگان مشغول رقصی بودند که پایان آن مرگ بود / و موج های بزرگ و سنگین رودخانه سند همچون کوه هایی، بر روی هم غلت می خوردند و پیش می رفتند.

مفهوم: پرخروش و متلاطم بودن رودخانه سند / وصف انعکاس و حرکت تصاویر ستارگان روی امواج رودخانه / وصف فضای غمبار جنگ

آرایه: متناقض نما: رقص مرگ / تشخیص و استعاره مکنیه: رقصیدن اخترها / مراعات نظیر: موج و آب / تشبیه: امواج به کوه / تکرار: کوه / اغراق: امواج چون کوه رودخانه /

۱) خروشان: پرخروش، سروصداکنان / ۲) ژرف: گود، عمیق / ۳) بی پهنا: پهناور، وسیع (کنایه) / ۴) دل شب: سیاهی شب یا نیمه شب (دل شب دریدن: در تاریکی به جلو رفتن، کنایه) / ۵) روان: جاری (سد روان: استعاره از رود سند) / ۶) دیده: چشم / ۷) شاه: مجاز از جلال الدین / ۸) هزاران: مجاز از زیادی / ۹) نیش: خنجر، تیغ، استعاره از رنج و آزار (نیش در دیده رفتن: کنایه از رنج و آزار بسیار)

۱۷. خروشان^۱، ژرف^۲، بی پهنا^۳، کف آلود^۴ دل شب^۵ می درید و پیش می رفت

۱۸. از این سد روان^۵، در دیده^۶ شاه^۷ ز هر موجی هزاران^۸ نیش^۹ می رفت

معنی: رود سند، فریادکنان، عمیق، پهناور و کف آلود، در تاریکی شب به جلو حرکت می کرد / و از هر موج این رود – که مثل سد متحرکی مانع کار سلطان می شد – رنج و آزار بسیاری به او می رسید. (سلطان می خواست به آن سوی سند برود و جنگجویان آن سوی رود را به یاری بطلبند)

مفهوم: توصیف رود سند / مزاحمت رود سند برای جلال الدین (چون مانع فرار و کمک خواهی از آن سوی رود بود)

آرایه: تشخیص: دل داشتن شب، خروشدیدن و دریدن دل شب به وسیله رود سند / مراعات نظیر: خروشان، ژرف، بی پهنا، کف آلود، سد، موج / متناقض نما (پارادوکس): سد روان / تشبیه: مانند کردن موج به نیش

دستور: نقش: «خروشان، ژرف، بی پهنا، کف آلود»: همگی قید – «دل»: مفعول / نوع ترکیب «هر موجی، هزاران نیش، این سد، سد روان»: همگی وصفی

۱) رخسار: چهره، مجاز از چشم / ۲) بنا: عمارت، خانه، ساختمان (بنای زندگی بر آب می‌دید: زندگی را در حال نابودی می‌دید، نزدیکی مرگ را احساس می‌کرد، کنایه) / ۳) سیماب‌گون: به رنگ جیوه، جیوه‌ای (سیماب* جیوه) / ۴) خیال تازه‌ای در خواب می‌دید: فکر تازه‌ای می‌کرد، نقشه جدیدی می‌کشید، کنایه

بنای زندگی بر آب می‌دید^۲

۱۹. ز رخسارش^۱ فرومی‌ریخت اشکی

خیال تازه‌ای در خواب می‌دید^۴:

۲۰. در آن سیماب‌گون^۳ امواج لرزان

معنی: زندگی‌اش را در حال نابودی می‌دید و گریه می‌کرد. / و با نگاه کردن به امواج جیوه‌ای و لرزان رود سند، نقشه تازه‌ای می‌کشید:

مفهوم: قطع امید از زندگی و اظهار ناراحتی / فکر تازه و نقشه جدید

آرایه: واج آرایی: تکرار صامت «ر» / تشبیه: زندگی به بنا – امواج به سیماب (گون پسوند شباهت) / مراعات نظیر: رخسار و اشک – خیال، خواب /

دستور: نهاد مصراع اول: «او»، محذوف (البته با یک دید دیگر «اشک» هم می‌تواند باشد) / نقش دستوری «بنا»: مفعول / نوع ترکیب «رخسارش»: «ترکیب اضافی / نوع ترکیب «آن سیماب‌گون امواج لرزان»: سه ترکیب وصفی (آن امواج، امواج سیماب‌گون، امواج لرزان) /

۱) دریا: مجاز از رود سند / ۲) زره‌پوش: آماده و مسلح، کنایه / ۳) کمان‌گیر: ماهر در تیراندازی، کنایه / ۴) دمار از کسی کشیدن*: دمار از کسی برآوردن، کنایه از نابود کردن کسی [دمار: رگ، پی و عصب] / ۵) غولان: دیوها، هیولاها، استعاره از مغولان / ۶) بسوزم: می‌سوزانم، مضارع اخباری (کنایه: نابود می‌کنم) / ۷) خانمان: خانه و اثاثیه، خانه و اهل خانه، خانه و زندگی / ۸) شمشیر: مجاز از جنگ و نبرد

سوارانی زره‌پوش^۲ و کمان‌گیر^۳

۲۱. به یاری خواهم از آن سوی دریا^۱

بسوزم^۶ خانمان‌هاشان^۷ به شمشیر^۸

۲۲. دمار^۴ از جان این غولان^۵ کشم سخت

معنی: از آن سوی رودخانه سند جنگجویانی آماده و ماهر را به یاری می‌طلبم / (و با کمک آنها) این مغولان غول‌صفت را به سختی نابود می‌کنم و خانه و زندگیشان را از بین می‌برم!

مفهوم: کشیدن نقشه جدید / به فکر کمک از دیگران افتادن / امیدوار شدن به نابودی دشمن

آرایه: مراعات نظیر: سواران، زره‌پوش و کمان‌گیر – کشتن، شمشیر /

دستور: مفعول مصراع اول: سوارانی زره‌پوش و کمان‌گیر (سواران) / نقش دستوری «کمان‌گیر»: معطوف به صفت / نقش «سخت»: قید

۱) می‌باید: باید، لازم است / ۲) مملکت: کشور، سرزمین / ۳) استاد: ایستاد (در پیش کسی ایستادن: کنایه از مقاومت کردن) / ۴) رهاند: نجات داد / ۵) بند: ریسمان، مجاز از سلطه و اسارت (از بند رهاندن: کنایه از نجات دادن) / ۶) اهریمن: شیطان، استعاره از دشمن، لشکر مغول /

به راه مملکت^۲، فرزند و زن را

۲۳. شبی آمد که می‌باید^۱ فدا کرد

رهاند^۴ از بند^۵ اهریمن،^۶ وطن را

۲۴. به پیش دشمنان استاد^۳ و جنگید

معنی: شبی فرارسید که باید به خاطر کشور، فرزند و زن (خانواده و بستگان درجه یک) را فدا کرد. / باید در برابر دشمنان مقاومت کرد و جنگید و کشور را از سلطه دشمنان شیطان‌صفت (مغولان) نجات داد.

مفهوم: وطن‌دوستی / ایستادگی و مبارزه با دشمنان در راه آزادی وطن / فداکاری در راه وطن / فدا کردن خانواده و بستگان درجه یک در راه وطن

آرایه: مراعات نظیر: فرزند و زن – دشمن، جنگید، وطن / جناس: راه و را /

دستور: نقش دستوری: «شب»: نهاد (قید نیست!) – «زن»: معطوف به مفعول – «بند»: متمم / شیوه بیان مصراع چهارم: بلاغی (تقدیم فعل)

۱) شبی را تا شبی: یک شبانه روز / ۲) خُرد: اندک، کوچک / ۳) خُود: کلاه جنگی (سر از تن افکندن: کنایه از کشتن) (خود از سر افکندن: کنایه از کشتن) / ۴) گرد بر گرد: اطراف، دور تا دور (گرد بر گرد گرفتن: کنایه از محاصره) / ۵) بادپا: سریع، صفت جانشین موصوف، اینجا کنایه از اسب

۲۵. شبی را تا شبی^۱ با لشکری خُرد^۲ ز تن ها سر، ز سر ها خُود^۳ افکند

۲۶. چو لشکر گرد بر گردش^۴ گرفتند چو کشتی، بادپا^۵ در رود افکند!

معنی: جلال الدین یک شبانه روز با لشکری کوچک با دشمنان جنگید و بسیاری از آنها را کشت. / وقتی سپاه دشمن او را محاصره کردند، اسب تندروش را مثل کشتی داخل رود سند انداخت (و از دست آنها گریخت).

مفهوم: مقاومت دلیرانه در برابر دشمن / کشتن افراد بسیاری از دشمن / فراری شجاعانه پس از نبردی شجاعانه!

آرایه: مراعات نظیر: «سر، خود» - «تن، سر» - کشتی و رود / واج آرای: تکرار «ر» / تشبیه: بادپا (اسب) به کشتی /

دستور: حذف فعل: حذف به قرینه لفظی در مصراع دوم (ز تن ها سر «افکند») / نوع ترکیب «لشکری خُرد»: وصفی / تفاوت دو «چو» در بیت ۲۶: در مصراع سوم، حرف ربط (وقتی) در مصراع چهارم، حرف اضافه (مثل)

۱) بی پایاب: عمیق، گود (پایاب: جایی از رودخانه که بتوان از آن گذشت، کم عمق - «دریای بی پایاب» مجاز از رود سند) / ۲) گز: اگر / ۳) این سان: این گونه

۲۷. چو بگذشت، از پس آن جنگ دشوار از آن دریای بی پایاب^۱، آسان

۲۸. به فرزندان و یاران گفت چنگیز که گر^۲ فرزند باید، باید این سان^۳!

معنی: وقتی جلال الدین پس از آن نبرد سخت، به آسانی از آن رودخانه عمیق عبور و فرار کرد / چنگیز به فرزندان و یارانش گفت: «اگر قرار است انسان فرزندی داشته باشد، آن فرزند باید این گونه (مثل جلال الدین، شجاع) باشد.» (این دو بیت موقوف المعانی هستند.)

مفهوم: وصف دلآوری و شجاعت جلال الدین. / تحسین جلال الدین به وسیله دشمنش (چنگیز)

آرایه: تضاد: دشوار و آسان / مراعات نظیر: دریا، پایاب - فرزندان و یاران / تکرار: فرزند /

دستور: شیوه عادی بیت اول: (جلال الدین) چو پس از آن جنگ دشوار، از آن دریای بی پایاب، آسان بگذشت / نقش دستوری «آسان»: قید / نوع ترکیب «آن دریای بی پایاب»: وصفی (دو تا) / تعداد جمله های بیت دوم: ۳ جمله

۱) پاس: پاسداری، محافظت / ۲) وجب: نماد کمی و کوچکی (هر وجب: مقدار کم) / ۳) خاک: مجاز از زمین / ۴) مُلک: سرزمین، کشور، پادشاهی / ۵) سر: مجاز از تن و جان یا انسان های بزرگ (رفتن سر: کنایه از کشته شدن) / ۶) مستی: از خودبی خود شدن، اینجا مجاز از عشق و علاقه / ۷) خاک: مجاز از وطن / ۸) افسر*: تاج و کلاه پادشاهان [مجاز از پادشاه و انسان بزرگ] (رفتن افسرها: کنایه از کشته شدن بزرگان)

۲۹. به پاس^۱ هر وجب^۲ خاکی^۳ از این مُلک^۴ چه بسیار است، آن سرها^۵ که رفته!

۳۰. ز مستی^۶ بر سر هر قطعه زین خاک^۷ خدا داند چه افسرها^۸ که رفته!

معنی: برای حفاظت از هر ذره از این سرزمین، افراد (بزرگان) زیادی کشته شده اند. / خدا می داند چه پادشاهان و بزرگانی به خاطر عشق به وطن، برای هر ذره از این سرزمین کشته شده اند! (بزرگان زیادی خود را فدای وطن کرده اند.)

مفهوم: جانفشانی در راه وطن / فدا شدن شاهان و بزرگان به خاطر وطن.

آرایه و دستور: مراعات نظیر: خاک، ملک / جناس ناقص (ناهمسان): بر، سر، هر / نوع ترکیب «چه افسرها»: وصفی

بررسی ابیات کارگاه متن پژوهی

در ره عشق وطن از سر جان خاسته ایم / تا در این ره چه کند همت مردانه ما (رهی معیری)

تحلیل: سر: مجاز از فکر (از سر جان خاستن: به فکر جان نبودن، آماده فداکاری بودن، کنایه) / همت: خواست، اراده / جناس ناقص (ناهمسان): در و سر / تشخیص: کارکردن همت / مراعات نظیر: سر و جان

معنی: در راه عشق به وطن آماده جانبازی و فداکاری هستیم. باید منتظر بود و دید که در این راه، اراده مردانه ما چه کارهای بزرگی خواهد کرد.

مفهوم: وطن دوستی و فداکاری برای وطن

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

۱. در متن درس، واژه‌هایی را بیابید که معانی زیر را دارا باشند.

اسب - نابودکننده - عمیق پاسخها به ترتیب: باره، بادپا / عافیت‌سوز / ژرف، بی‌پایاب

۲. جمله‌های زیر را با هم می‌خوانیم و به نقش‌های مختلف کلمه «امروز» توجه می‌کنیم:

- امروز را غنیمت دان. نقش: مفعول

- امروز، روز شادی است. نقش: نهاد

- گنجینه عمر، امروز است. نقش: مسند

- برنامه امروز، تأیید شد. نقش: مضاف الیه

- امروز، به کتابخانه ملی می‌روم. نقش: قید

در همه جمله‌های بالا به جز جمله آخر، کلمه «امروز» نقش‌های اسم را گرفته است. کلمه «امروز» در جمله آخر، هیچ یک

از نقش‌های اسم را ندارد. منادا هم نیست. «امروز» در جمله مذکور گروه قیدی است.

گروه قیدی، بخشی از جمله است که جمله یا جزئی از آن را مقید می‌کند یا توضیحی نظیر مفهوم حالت، زمان، مکان،

تردید، یقین، تکرار و ... را به جمله می‌افزاید.

- در بیت‌های نهم و دهم، قیدها را مشخص کنید.

پاسخ: (چه اندیشید آن دم، کس ندانست / که مژگانش به خون دیده تر شد)

(چو آتش در سپاه دشمن افتاد / ز آتش هم کمی سوزنده‌تر شد)

قلمرو ادبی

۱. «دریای خون» در بیت‌های هشتم و دوازدهم استعاره از چیست؟

بیت ۸: در آن دریای خون، در قُص خورشید / غروب آفتاب خویشتن دید استعاره از شفق (سرخ‌ی آسمان هنگام غروب)

بیت ۱۲: در آن دریای خون، در دشت تاریک / به دنبال سر چنگیز می‌گشت استعاره از میدان جنگ

۲. ابیات زیر را از نظر کاربرد «تشبیه» و «کنایه» بررسی کنید.

ز رخسارش فرو می‌ریخت اشکی / بنای زندگی بر آب می‌دید

در آن سیماب‌گون امواج لرزان / خیال تازه‌ای در خواب می‌دید

پاسخ: تشبیه: بنای زندگی (زندگی: مشبه - بنا: مشبه‌به) / سیماب‌گون امواج (مشبه: امواج - مشبه‌به: سیماب - گون: ادات تشبیه - وجه شبه: «لرزان» که

حضور دارد و «سفیدی» که حضور ندارد)

کنایه‌ها: بنای زندگی بر آب دیدن: زندگی را در حال نابودی دیدن / خیال تازه‌ای در خواب دیدن: فکر تازه‌ای به ذهن رسیدن، نقشه تازه‌ای کشیدن،

۳. به شعر «در امواج سند» دقت کنید؛ این شعر از چند بند هم وزن و هم آهنگ تشکیل شده است. هر بند، شامل چهار مصراع

است؛ به این نوع شعر «چهارپاره» یا «دوبیتی‌های پیوسته» می‌گویند؛ چهارپاره، بیشتر برای طرح مضامین اجتماعی و سیاسی

به کار می‌رود و رواج آن، از دوره مشروطه بوده و تاکنون ادامه یافته است.

ملک الشعراء بهار، فریدون مشیری و فریدون تولّی سروده‌هایی در این قالب دارند.

اکنون، نحوه قرار گرفتن قافیه‌ها را در این چهار پاره حمیدی شیرازی به کمک شکل نشان دهید.

(۱) × _____

(۲) × _____

(۳) ■ _____

(۴) ■ _____

(۵) ◆ _____

(۶) ◆ _____

...

قلمرو فکری

۱. شاعر در بیت زیر، قصد بیان چه نکته‌ای را دارد؟

در آن تاریک شب می‌گشت پنهان / فروغ خرگه خوارزمشاهی

پاسخ..... نابودی حکومت خوارزمشاهیان و از بین رفتن شکوه و عظمت آنها

۲. حمیدی شیرازی در ابیات زیر، چه کسی را و با چه ویژگی‌هایی وصف می‌کند؟

چه اندیشید آن دم، کسی ندانست / که مژگانش به خون دیده تر شد

چو آتش در سپاه دشمن افتاد / ز آتش هم کمی سوزنده‌تر شد

پاسخ..... جلال‌الدین خوارزمشاه: متفکر، اندوهگین، گریان و در عین حال جنگجو و شجاع است.

۳. درباره ارتباط معنایی بیت زیر و متن درس توضیح دهید.

در ره عشق وطن از سر جان خاسته‌ایم / تا در این ره چه کند همت مردانه ما (رهی معیری)

پاسخ..... مفهوم مشترک این بیت و متن درس این است که باید وطنمان را دوست داشته باشیم و برای دفاع از آن فداکاری و جانفشانی کنیم.

۴. شاعر در بیت زیر، چه صحنه‌ای از نبرد را وصف می‌کند؟

ولی چندان که برگ از شاخه می‌ریخت / دو چندان می‌شکفت و برگ می‌کرد

پاسخ..... شجاعت و جنگاوری جلال‌الدین را در برابر زیادی سپاهیان مغول وصف می‌کند. (سپاه مغول آن قدر زیاد بودند که هر چه جلال‌الدین آنها را می‌کشت، سربازان دیگری جای آنها را پر می‌کردند)

گروه‌های مهم املائی

قرص خورشید - باره و اسب - فروغ خرگه خوارزمشاهی - خوناب شفق - شمشیر تیز عافیت‌سوز - اخترهای انبوه - غلتیدن و چرخیدن - رود سند - سیماگون امواج - سوارانی زره‌پوش - غول و مغول - بند اهریمن - لشکری خرد - قدر و ارزش - تاج و افسر - خدای عز و جل - ثمره معین -

درس سوم: گنج حکمت (چو سرو باش)

گلستان: سعدی

(۱) حکیم: دانا، فرزانه (حکیمی را: از حکیمی، رای متممی) / (۲) نامور: مشهور، معروف / (۳) عزوجل: عزیز و بزرگوار / (۴) برومند*: بارآور، میوه‌دار | صفت درخت است: درخت نامور و برومند / (۵) ثمره: نتیجه، میوه / (۶) حکمت: علم، دانایی، مصلحت (چه حکمت است؟: چه مصلحتی وجود دارد؟)

حکیمی^۱ را پرسیدند: «چندین درخت نامور^۲ که خدای عزوجل^۳ آفریده است و برومند^۴، هیچ یک را آزاد نخوانده‌اند؛ مگر سرو را که ثمره‌ای^۵ ندارد. در این چه حکمت^۶ است؟»

معنی: از دانشمندی پرسیدند با اینکه خداوند بزرگ و بلندمرتبه درختان معروف و میوه‌دار زیادی آفریده، چرا هیچ یک را «آزاد» نگفته‌اند؛ ولی درخت سرو را که ثمره‌ای ندارد، «آزاد» گفته‌اند. در این نامگذاری چه دلیل و مصلحتی وجود دارد؟

مفهوم: آزادی درخت سرو

آرایه و دستور: مراعات نظیر: سرو، درخت، ثمر - سرو، آزاد

(۱) ثمره: نتیجه، میوه (هر درختی را ثمره: ثمره هر درختی، رای فک اضافه) / (۲) عدم: نبود، نیستی، نابودی / (۳) آزادگان: انسان‌های وارسته
گفت: «هر درختی را ثمره^۱ معین است که به وقتی معلوم، به وجود آن تازه آید و گاهی به عدم^۲ آن پژمرده شود و سرو را هیچ از این نوع نیست و همه وقتی خوش است و این است صفت آزادگان^۳».

معنی: گفت: هر درختی میوه مشخصی دارد که در زمان مشخصی با وجود آن شاداب و باطراوت می‌شود و زمانی نیز با نداشتن آن پژمرده و غمگین می‌گردد. درخت سرو این گونه نیست و همیشه سرسبز و شاداب است و این ویژگی، صفت آزادگان است.

مفهوم: انسان آزاده به چیزهای گذرا دل نمی‌بندد / بی‌تعلقی و تهیدستی نشان آزادی است.

آرایه: مراعات نظیر: درخت، ثمره، پژمرده - سرو، آزادگان / تضاد: عدم و وجود - تازه و پژمرده /

دستور: نوع «را» در «سرو را هیچ از این نیست»: حرف اضافه (برای سرو) / اجزای «این، صفت آزادگان است»: سه جزئی با مسند

(۱) دل نهادن: کنایه از علاقمندی بسیار، وابستگی / (۲) دجله: نام رودی در عراق / (۳) بسی: بسیار / (۴) خلیفه: جانشین پیامبر، حاکم / (۵) بغداد: پایتخت فعلی عراق که در دوره‌های مختلف پایتخت حاکمان اسلامی بوده است.

به آنچه می‌گذرد دل منه^۱ که دجله^۲ بسی^۳ پس از خلیفه^۴ بخواهد گذشت در بغداد^۵

معنی: به چیزهای ناپایدار وابسته نشو (زیرا به هر حال از دست تو خواهند رفت). همان‌طور که عمر و سلطنت خلیفه تمام شد؛ ولی رود دجله پس از آنها به حرکت خود در بغداد ادامه خواهد داد!

مفهوم: انسان آزاده به چیزهای گذرا دل نمی‌بندد / ترک وابستگی‌ها و تعلقات / ناپایداری قدرت و شوکت و فناپذیری انسان

آرایه و دستور: مراعات نظیر: دجله، بغداد - بغداد و خلیفه

(۱) دست: مجاز از قدرت و توانایی (از دست برآمدن: کنایه از توانایی انجام کاری) / (۲) نخل: درخت خرما، نماد بخشندگی / (۳) کریم: بخشنده، جوانمرد / (۴) ورت ز دست نیاید: و اگر از دست تو بر نمی‌آید (جهش ضمیر) / (۵) سرو: نماد آزادی /

گرت ز دست^۱ بر آید، چو نخل^۲ باش کریم^۳ ورت ز دست نیاید^۴، چو سرو^۵ باش آزاد

معنی: اگر می‌توانی مانند درخت خرما بزرگ‌منش و بخشنده باش، و اگر نمی‌توانی مثل درخت سرو آزاد باش

مفهوم: جوانمردی و بخشندگی هنگام ثروت و آزادمنشی و وارستگی هنگام فقر

آرایه و دستور: تشبیه: تو به نخل و سرو تشبیه شده / مراعات نظیر: نخل و سرو / تضاد: آید و نیاید / تکرار: چو، دست، باش / نقش دستوری «ت»: در هر دو مورد مضاف‌الیه (ز دست / از دست تو)



فارسی واژه‌ها فارسی واژه‌ها در عربی

آیا می‌توانید حدس بزنید عبارت زیر - که در زبان عربی رایج است - چه معنایی دارد؟

مهندس کهربائی

کهرباء در زبان عربی، تغییر یافته واژه فارسی **کهربا** است. که کوتاه شده کاه است و ربا از **ربودن** ساخته شده است. کهربا صمغ سخت درختان است که با تولید الکتریسیته ساکن، کاه را می‌رباید (جذب می‌کند). عرب زبانان که واژه کهربا را از زبان فارسی وام گرفته بودند، آن را به عنوان معادل الکتریسیته به کار برده‌اند. از سوی دیگر، فارسی زبانان که برق را قبلاً از عربی گرفته و همراه با رعد در ترکیب **رعد و برق** به کار برده بودند، از برق در معنایی تازه بهره گرفتند و آن را در برابر الکتریسیته گذاشتند. به این ترتیب، زبان فارسی کهربا را به عربی وام داده و برق را از عربی وام گرفته است! بنابراین، **مهندس کهربائی** در عربی، همان **مهندس برق** در فارسی است. البته داستان همین جا پایان نمی‌گیرد. واژه **هندسه** در زبان عربی برگرفته از اندازه در زبان فارسی است. زبان عربی اندازه را از فارسی وام گرفته و آن را به صورت **هَندَسَة** درآورده است. زبان فارسی دوباره **هَندَسَة** را از عربی باز گردانده و با تلفظ **هَندِسه** (در معنای شاخه‌ای از ریاضیات) به کار گرفته است. همچنین، عربی از هندسه واژه **مهندس** را ساخته است. ما هم مهندس را - که ریشه فارسی دارد - از عربی در زبانمان پذیرفته‌ایم.

قالب شعری **رباعی** را شاعران ایرانی پدید آورده‌اند. این قالب را در فارسی کهن **ترانه** و **دوبیتی** هم می‌نامیده‌اند.^۱ می‌دانیم که رباعی وام واژه‌ای عربی است و معنای **چهار گانه** دارد. ایرانیان با توجه به چهار مصرعای بودن رباعی این نام را از زبان عربی گرفتند و بر قالب شعری خود نهادند. اما عرب‌زبانان با این قالب شعری از طریق نام **دوبیتی** آشنا شدند و آن را **الدُّبُوتِیت** نام‌گذاری کردند. بدین ترتیب، ایرانیان از واژه عربی رباعی و عرب‌ها از واژه فارسی **دوبیت** بهره می‌گیرند.

در زبان فارسی به پاداشی که علاوه بر دستمزد کسی به او می‌دهیم، **انعام** می‌گوییم. ما **انعام** (به معنای بخشش) را از عربی گرفته‌ایم و به صورت **انعام** درآورده‌ایم. ولی عرب‌زبانان واژه **بخشش** را از زبان فارسی به وام گرفته و به شکل **بَقْشِیش** تغییر داده‌اند و در همان معنی استفاده می‌کنند.

۱- هم در برق آسمانی و هم در کهربا، جریان الکتریسیته وجود دارد و از این‌رو، برگزیدن این دو نام در دو زبان فارسی و عربی، بجا و سنجیده بوده است.

۲- امروزه رباعی و دوبیتی نام دو قالب شعری جداگانه در ادب فارسی است.

در زبان عربی، **حلیب طازج** معنای **شیر تازه** دارد. واژه **تازه** در زبان میانه (فارسی در دوره ساسانی) به صورت **تازگ** تلفظ می شده است. عرب زبانان تازگ را در همان دوران از فارسی وام گرفته اند و آن را به شکل طازج امروزه هم در زبان خود به کار می برند.

واژه **برنامه** نیز وضعیتی مانند واژه تازه داشته است. برنامه از زبان فارسی میانه با تلفظ **برنامگ** به عربی رفته و **مُعَرَّب** شده است؛ یعنی با صداهای زبان عربی سازگاری یافته است. برنامه **مُعَرَّب** (عربی شده) برنامه است. در زبان عربی معاصر، وقتی می گویند **برنامج المدرسه** معنایی جز **برنامه مدرسه** ندارد. عرب زبانان برنامه را جمع بسته و از آن **برامج** را ساخته اند، چنان که منظور از **برامج اطفال**، برنامه های کودکان است که از شبکه های تلویزیونی یا مانند آن پخش می شود. یک نمونه دیگر از زبان فارسی میانه، واژه **رواگ** است که در فارسی امروز به **روا** تبدیل شده؛ مانند داناک که با افتادن حرف پایانی، به شکل **دانا** به فارسی امروز رسیده است. اما رواگ در دوره ساسانی به عربی رفته و به صورت **رواج** **مُعَرَّب** شده است. عربی از رواج، واژه های **رائج** و **ترویج** را ساخته است.^۱ این بار نوبت فارسی بوده که این واژه ها را از عربی به قلمرو خود بازگرداند.

ایرانیان قدیم در مهرماه جشنی با شکوه برپا می داشته اند که **مهرگان** نام داشت. عرب زبانان پس از آشنایی با این جشن، نام آن را به صورت **مهرجان** از زبان فارسی وام گرفتند و مهرجان را در زبان عربی به معنای هر نوع جشن و در برابر واژه **بیگانه فستیوال** (که معادل آن در زبان فارسی **جشنواره** است) قرار دادند.

می توانیم بگوییم دو زبان فارسی و عربی در درازنای تاریخ، رابطه ای دوسویه داشته اند؛ در سده های پیش از اسلام -به ویژه در روزگار ساسانیان که پایتخت ایران، تیسفون (مدائن)، در نزدیکی بغداد کنونی جای داشت و میان ایران و برخی از اعراب روابط بازرگانی برقرار بود- زبان عربی انبوهی از واژه های فارسی را به وام گرفت. شمار این وام واژه ها را دست کم ۲۵۰۰ واژه برآورد کرده اند، پس از راهیابی آیین اسلام به ایران و گرویدن ایرانیان به آن، روند وام گیری فارسی از عربی آغاز شد و کمابیش تا صدسال پیش ادامه یافت. به این ترتیب، همسایگی و پیوند دیرینه ایرانیان و عرب زبانان، به دادوستد تاریخی میان فارسی و عربی انجامیده و بر پرمایگی و توانایی هر دو زبان افزوده است.

۱- رائج را در خط فارسی به صورت «رائج» می نویسیم.